

شهید رجب خدري



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

نام پدر	حسین
تاریخ تولد	۱۳۴۶/۰۱/۰۱
محل تولد	بوشهر – تنگستان
تاریخ شهادت	۱۳۶۷/۰۴/۰۸
محل شهادت	شهرانی
مسئولیت	رزمنده
نوع عضویت	سرباز زمینی ارتش
شغل	—
تحصیلات	بی سواد
مدفن	روستای بریکان

زندگینامه

شهید رجب خدري در سال ۱۳۴۰ در روستای بريکان ديده به جهان گشود. به لحاظ موقعيت اجتماعي روستای بريکان که چند نفر از اهالی آن جا افراذی عالم و روحانيون با تقوايي که در حوزه های علمي ديني نجف و قم تحصيل نموده اند باعث تقويت ايمان، اخلاص و تقوا در بين مردم منطقه شده است و به همين منظور خانواده شهيد رجب خدري فرزند خویش را با اصول و احکام دين علاقه مند نموده به طوری که از همان اوایل کودکی بیشتر اوقات در مسجد بوده است.

متأسفانه شرايط نابسامان رژيم طاغوت و عدم امکانات تحصيل موجب شد که وی از تحصيل محروم گردد و تنها از مکتب خانه ها اندک سوادی کسب نماید و از اوایل نوجوانی به کار و کسب و در آمد برای کمک به خانواده اقدام نمود تا اینکه با شور و شوق فراوان و امید حضور در جبهه ها دفاع مقدس عازم خدمت مقدس وظيفه عمومي (سربازی) شد دوره آموزشی رزم مقدماتی را در پادگان آموزشی اهواز گذرانید و سپس مأمور به خدمت شد و در جبهه به عنوان خدمه آرپی جی زن به شکار تانک و شناسایی منطقه عملیاتی مأمور شد هر بار که برای دیدن خانواده به مرخصی می آمد بسیار با روحیه بود و شادمان بنظر می رسید در آخرین دیدار آرزوی شهادت نمود که چند روز بعد در تاریخ ۸/۶/۶۷ در سراه شهریه به لقاءا شتافت.

بندر کوچکی که مرز ما بين شهرستان تنگستان و دشتی است

وصیت نامه

با نام و یاد خدای بزرگ وصیت خود را مکتوب می نمایم از پدرم که زحمات طاقت فرسا در راه پرورش اینجانب نموده و مرا مذهبی و دوستانه معصومین (ع) نمود کمال تشکر را دارم و از وی طلب حلالیت را می نمایم همچنین از مادرم که شبها تا صبح در امر آسایش اینجانب زحمات زیاد کشیده است از وی هم طلب حلالیت را دارم و از مادر رنج کشیده ام می خواهم که در شهادتم صبر را پیشه نماید و از برادرم می خواهم که پدر پیر و مادر ناتوانم را سرپرستی نماید که راه مرا که همانا راه شهدای اسلام می باشد ادامه دهند و ملت شریف بویژه اهالی محل به ادامه دادن راه امام و شهیدان دعوت می نمایم و از آنان می خواهم که امام را تنها نگذارند و همواره پیرو خط امام عزیز باشند.

خاطرات

شهید رجب خدري فردی متدین و مومن و از خانواده‌ای مذهبی بود وی از روحیه معنوی بسیار بالایی برخوردار بود و هر بار که از جبهه به مرخصی می‌آمدند روحیه اش تازه تر بود وی در زندگی اش «معنویات را بسیار موثر می‌دانست و همیشه می‌گفت: معنویات در زندگی تأثیر بسزایی دارد» و به نماز عشق می‌ورزید و خلوت خالصانه با خداوند را بسیار دوست می‌داشت و در مجالس معنوی دعای توسل و کمیل و مراسم‌های مذهبی و عزاداری اباعبدالله الحسین بطور فعال شرکت می‌کردند و در برگزاری این مجالس سهم بسزایی داشتند و خواهران و برادران خود را همیشه به اقامه نماز سر وقت تشویق می‌نمود برادرش در مورد وی چنین نقل می‌کند: وی اخلاق بسیار عالی داشت و با همه مهربان بود چنان که با اخلاقی همه را شیفته خود کرده بود و همیشه توصیه می‌کرد که جمع خانوادگی باید صمیمی و با صفا باشد. ارادت خاصی نسبت به دوستان داشت و هیچگاه نشده بود که از دوستانش دلخوری یا ناراحتی داشته باشد و همیشه به من توصیه می‌کرد که دوستان خوبی را انتخاب نمایم و با آنها به خوبی رفتار کنم و چیزهای خوب از آنها یاد بگیرم و در زندگی‌ام استفاده نمایم وی بسیار حساس بود ولی فردی تلاشگر و نمی‌گذاشت که حقی از کسی ضایع شود و اکثر اوقات خود را در مسجد می‌گذراند. و به احکام قوانین احترام خاصی می‌گذاشت: و ما را در رفتن به مسجد تشویق می‌کرد و اگر یک روز نمی‌رفتیم می‌گفت: «چرا نیامدید مسجد» مادرش در مورد شهید چنین می‌گوید: «وی با من بسیار مهربان بود و در کارهایم مرا یاری می‌داد و به پدرش نیز بسیار کمک می‌کرد و به برادر و خواهرانش همیشه توصیه می‌کرد که در کمک کردن به پدر و مادر پیشقدم باشند.»

خاطرات شهید

یادگار

یکی از دوستان شهید خدري نقل می‌کند: من بوسیله برادرم با شهید آشنا شدم و او هرگاه مرا میدید می‌گفت: «امیدوارم که یکدیگر را در جبهه نیز ملاقات کنیم». و این روحیه جنگ طلبی وی بود تا آنجا که یادم هست رجب می‌خواستند رهسپار جبهه شوند تمام اعضا خانواده ایشان حضور داشتند و من نیز در میان جمع آنها بودم حیدر به من گفتند: «یک قاب عکس و یک آلبوم عکس دارم که می‌خواهم به شما به عنوان یادگاری بدهم». من هم خیلی خوشحال شدم و به جبهه عزیمت نمودند و بعد از آن دیگر به ولایت خود برنگشتند که بعداً به ما خبر دادند که ایشان به درجه رفیع شهادت نائل گردیده است یادش گرامی باد و راهش پر رهرو.

شعر

(میهمانی لاله‌ها)

چه پر شور بردستها می‌روی

گل سرخ پرپر کجا میروی؟

به پابوس کیست کز دست ما

چنین بی سرو دست و پا میروی

بیاد چه کسی سرخوش زنده یاد

که از جمع یاران جدا میروید

تنت را به باران اشکم سپار

بگو تا بدانم چرا میروی

سوار سمند شهادت بگو

کجا این چنین باد پا میروی

در این راه باخون گل آذین شدی

به میهمانی لاله های میروی.



سازمان جامع اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران